

امام رهایی

نظیفه سادات مؤذن (باران)

بیاباهم بگیریم!

فاطمه کیایی نژاد

و تنها نگاه می ماند و قطره قطره اشک های
بی صدا! تنها نگاه می ماند و قطعه قطعه سخنی
بر گلو خشکیده!
«السَّلامُ عَلَى الْمَعْدَبِ فِي قَعْرِ السُّجُونِ»
و یک باره، آتشفشان دل می آشوبد و گریه،
سراسر گونه هایم را به مرثیه می خواند
بیا با هم بگیریم...!
آه چقدر هوای گریه ماراست و التهاب سوختنی
بی صدا
ای سنج های در سکوت مرده، ای فریادهای
بی صدا، بغرید، ای دست های مصمم عاشق!
بر طبل سینه بکوبید و ای چشم های عطشناک
امشب هوای گریه ای شگفت ما را گرفته!
بیا با هم بگیریم...!

خیلی سخت نبود. تصور کردنش را می گویم نه تحمل کردنش را. چشم هایم را بسته
بودم و تصور می کردم: اتاقی تاریک و نمور، با دیوارهایی سیاه و پوشیده از تارهای
عنکبوت، با نور ضعیفی که از روزنه ای کوچک به داخل می تابید. بعد دوباره تصور
می کردم: مرد آسمانی، با غل های سنگین در میانه این زندان مخوف، سر بر سجده ای
طولانی دارد.

دو روز تا مبعث رسول نور در کوه نور مانده است و امروز رسولی در حرای زندان
مبعوث می شود تا پیام رهایی سر دهد و شیعیان بی پناهی را که آن سوی دیوارها در
آه های حیرت و حسرت می سوزند، پیاموزد که باید از زندان تن رها شد. آن که اسیر
غل و زنجیر تن نیست، پرواز را تجربه خواهد کرد و آن که در سیطره دیوارهای نفس
نفس می کشد، گستره گیتی هم زندان و محبس اوست.

کسی می گفت: بارها شنیده بودم که دست های مبارکش را به سوی آسمان می گرفت
و می فرمود: بارالها! سال ها از تو خواسته بودم که گوشه عزلت و خلوتی عطایم کنی
تا با فراغ خاطر به عبادت تو بپردازم. اکنون شکرگزار این نعمتم که ارزانی ام فرمودی
و خواسته ام را اجابت نمودی.^۱

در و دیوار شهادت می دهند با تک تک خشت هایشان که حتی لحظه ای نتوانستند او
را حبس کنند. غل و زنجیرها فریاد می کنند که حتی ذره ای نتوانستند از اوج پروازش
بکاهند. و او امام لحظه های ناب عبادت بود. امام سجده های از طلوع تا زوال؛^۲ امام
شیعه های همیشه در تقیه، امام پیروان همیشه در خوف؛ امام پاسداری از میراث
دانشگاه جعفری...
•

تابوتی را بر پل بغداد نهاده اند و سندی بن شاهک ایستاده است و ندا می کند: «این
موسی بن جعفر است. بیایید و ببینید که اثری از زخم بر بدنش نیست و به مرگ طبیعی
از دنیا رفته است.»^۳

دنیایی از درد و بی پناهی، پتک شده است و بر شانه های نحیف شیعیان فرود می آید.
غرق می شوم در نگاه شیعه دردمندی که تابوت مولایش را با حسرتی ناگفتنی خیره
شده است. نگاهش افقی می شود به پنهان چهارده قرن و مرا می آورد روبه روی دو
گنبد طلایی چسبیده به هم. انگار ۱۴ قرن را یک نفس گریسته ام و آمده ام تا کاظمین
امروز. تا حسرت شیعه را بعد از ۱۴ قرن دوباره بچشم.

شیعه ای که تا عراق می آید و کاظمین ندیده برمی گردد. شیعه ای که تا عراق می آید و
این دو گنبد این چنین دل نشین در کنار هم آرمیده را زیارت نکرده برمی گردد.
تمام حسرت های تاریخ شیعه را در طوماری از اشک می پیچم و پایش را امضا
می کنم.

السلام علیک ایها الامام الصالح

السلام علیک ایها الامام الزاهد

السلام علیک ایها المقتول الشهید.^۴

۱. منتهی الامال، ج ۲، ص ۳۸۹.

۲. همان، ص ۳۹۰.

۳. همان، ص ۳۹۷.

۴. مفاتیح الجنان، زیارت کاظمین.

